

بررسی رمان هاواردزاند اثر ای. ام. فارستر از دیدگاه اخلاقی

مارتا سی. نازبام

سیما فرشید

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

تلی شعوری

دانش آموخته ی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

چکیده

به نظرمی رسد احساسات عمیقی که به ارتباط میان انسان ها شکل می دهند، مهم ترین مشغولیت ذهنی ای. ام. فارستر، یکی از رمان نویسان مشهور معاصر، است. این رابطه ها منجر به دستیابی به "زندگی متعالی" می شود. همچنین رمان های فارستر نوعی از عشق رمانتیک را به تصویر می کشند که ممکن است در نگاه اول ارتباط چندانی به اخلاقیات نداشته باشد، اما در حقیقت کمک شایانی به اعتلای اخلاقی افراد می کنند. مارتا سی. نازبام یکی از چهره های برجسته در میان فلاسفه ی اخلاق گرا و منتقدان ادبی قرن بیستم است که علاقه ی وافری به بررسی روابط انسانی و اثر آنها در تعالی اخلاقی دارد و این امر را در آثار ادبی مورد بررسی قرار داده است. از دیدگاه او انتخاب ها و روابط شخصی افراد راهی برای حرکت به سمت خودشناسی و از خودگذشتگی و شناخت بهتر نیروهای یک انسان است. با توجه به توجه خاص ای. ام. فارستر به اخلاقیات و روابط انسانی، بررسی رمان های او با استفاده از عقاید نازبام مفید به نظر می رسد چرا که هر دو به دنبال روابط انسانی برای بهبود اخلاقی اند. شخصیت های رمان هاواردزاند به واسطه ی عشق و روابط نزدیک با اطرافیان خود

مقدمه

از آنجایی که شخصیت های آثار ای. ام. فارستر^۱ با انتخاب های گوناگون مواجه می شوند، به نظر می رسد ارتباط میان معنا و اخلاقیات دغدغه ی اصلی فارستر در رمان هاواردزاند^۲ است. معنا به واسطه ی درگیرشدن با چیزی ارزشمند و مثبت پدید می آید، بنابراین از آنجا که هاواردزاند پراز ارزیابی ارزش های اخلاقی است، نمونه ی خوبی از یک داستان اخلاقی به شمار می رود. در این داستان شخصیت ها می کوشند تا از طریق اخلاقیات به زندگی معنوی دست یابند. اگرچه این دستیابی از طریق ارتباط شخصی میان ایشان صورت می گیرد و نه به واسطه ی تفکر عقلانی. کوتاه ترین جمله برای توصیف هاواردزاند این گفته ی وین رایت^۳ است که عقیده دارد معنا در این رمان به روابط شخصی وابسته است. احساساتی که برمبنای باور به چیزهای ارزشمند و مهم اند، نقش مهمی در ادراک معرفتی بازی می کنند. سوال "چگونه باید زندگی کرد؟" که نازبام می کوشد پاسخی برای آن بیابد را می توان در مورد رمان هاواردزاند مطرح کرد و با در نظرگرفتن رابطه ی میان زندگی سالم اخلاقی و زندگی کامل پاسخی برای آن یافت. بنابراین ادراک این که شخصیت های داستان تا چه اندازه بین این دو تعادل برقرار می کنند و به "خردکاربردی"^۴ دست می یابند امری مهم است. همان گونه که وین رایت نیز عقیده دارد، خردکاربردی شامل توانایی برای تشخیص خوب برای خود و دیگران است و مهار خود، عنصری انکارناشدنی در تمرین آن است. علاوه بر مهار خود، خودشناسی، خلاقیت و عمق اخلاقی خصوصیتی اند که توانایی درونی را آشکار می سازند و به وفور در برخی از شخصیت ها یافت می شوند. از نظر نازبام پذیرش مسئولیت نتایج اعمال یک فرد تاثیر شگرفی در رشد اخلاقی انسان ها دارد و

1 - E. M. Forster

2 - Howards End

3 - Valerie Wainright

4 - Practical Wisdom

اعتراف به اشتباهات گذشته بخشی از این رشد را شامل می‌شود، اگرچه این اعتراف نباید با پشیمانی یا احساس گناه همراه باشد. در رمان هاواردزاند جهت دادن به زندگی خود، به زندگی اشخاص شکل می‌دهد، به عبارت دیگر این دنیای درونی است که بهای همه چیز را می‌پردازد.

برای دستیابی به ارزش از نظرنازبام، انعطاف امری ضروری است و برای حرکت به سمت ارزش، روح انسان باید پذیرا باشد (۳۲۵) و زیبایی که به روح انسان رسوخ می‌کند، راهی به سوی حقیقت و دانایی است، بنابراین به نظرنازبام عشق امری حیاتی برای تعالی اخلاقی است. رمان هاواردزاند، علاوه بر دارا بودن موضوعات دیگر داستانی عاشقانه است که در آن شخصیت‌ها از طریق عشق به زندگی کامل دست می‌یابند. حسی در رمان هاواردزاند وجود دارد که پرخطر و غیرقابل مهار بودن زندگی را القا می‌کند و این به دلیل عاشقانه بودن زندگی و زیبایی این عشق است. در این رمان عشق افراد به یکدیگر نقش عمده‌ای در تعادل شخصیتی

آن‌ها ایفا می‌کند، اگرچه نوع عشق‌هایی که فارستر به تصویر می‌کشد متفاوت است. علاوه بر آن، فهم این که فردی واقعا عاشق است به نظردارای اهمیت است و از نظرنازبام، این دستیابی به شناخت عشق مستلزم شرکت در اتفاقات مختلف زندگی و ارتباط با دیگران است، عاملی که نباید در مورد رمان هاواردزاند نادیده انگاشت.

تعالی اخلاقی

ملاحظات اخلاقی به وفور در رمان هاواردزاند وجود دارد و درعین حال فارستر در این داستان برای دستیابی به پایانی منسجم تلاش می‌کند، اگرچه برخی منتقدان پایان داستان فارستر را بسیار ساده می‌پندارند، زیرا به اعتقاد آنان او در ترکیب زندگی درونی و بیرونی دقت لازم را به خرج نداده است. با در نظر گرفتن این نقد‌ها،

ها و رویدادهای زندگی شخصیت اخلاقی او را می سازد.

از دیدگاه نازبام، درک این مساله که زندگی چه امکانات، ناممکنات، امیدها و ترس هایی را پیش روی ما قرار می دهد، امری بسیار مهم است زیرا رشد شخصی انسان را شامل می شوند. تصمیم دور از انتظار مارگارت برای ازدواج با هنری ویلکاکس^۱ و مدیریت موفق نتایج حاصل از آن نقطه ی اوج تصمیم گیری های شخصی او است، گرچه او ناگزیر از رویارویی با برخی عوامل مانند رابطه ی گذشته ی هنری با جکی، بیکاری لئونارد و ناپدید شدن هلن است. اگرچه هلن از جهاتی مشابه خواهرش است، درمقایسه با مارگارت بی مسئولیت تر و خواستار خوش گذرانی بیشتر است. تصمیم های شخصی هلن برخلاف مارگارت از روی منطق انجام نمی گیرند و از آنجایی که تصمیم های او دقت کمتری دارند، ممکن است این تصور به وجود آید که بخش اخلاقی شخصیت او تکامل نمی یابد، ولی او دارای عامل "شخصی" یا "خودی"^۲ است که از نظر نازبام برای تکامل اخلاقی ضرورت دارد. وین رایت می نویسد: "مهار، یک عامل اولیه برای خردکاربرد است (۱۷۰) که از نظر ارسطو برای تفکر اخلاقی اهمیت دارد. ارسطو معتقد است که شرط داشتن تفکر اخلاقی در درجه ی اول دربرداشتن اخلاقیات درست و سپس درک به کارگیری درست و به موقع این اخلاقیات است. به همین دلیل هلن که فاقد عامل مهار است، انسانی اخلاقی به نظر نمی رسد. از طرف دیگر با توجه به عقاید نازبام، اخلاقیات هلن نه با مهار بلکه به وسیله ی احساسات درونی او تعالی می یابد. پذیرش مسئولیت شخصی به عنوان اولین مرحله در تفکر اخلاقی در نظر گرفته می شود و به همین دلیل است که خانواده ی شلگل خانواده ی ویلکاکس را نمی پذیرد زیرا از نظر آن ها این خانواده فاقد عامل شخصی یا خودی است. هلن این مساله را هنگام صحبت با لئونارد بیان

1 - Henry Wilcox

2 - Personal Note

که نمی‌تواند بچه‌ای را دوست داشته باشد" (۱۵۶). در عین حال، مارگارت تخیل عمیق‌تر و خودشناسی بهتری دارد، به بیان دیگر او نوع بهتری از تفکر اخلاقی را به نمایش می‌گذارد. اعترافات خواهران شلگل مشابه اعترافات لئونارد نیست زیرا آن‌ها به وسیله‌ی عقل سلیم پذیرفته شده‌اند و ضرری برای کسی ندارند. اعمال نهایی آن‌ها می‌تواند نشانه‌ی تعالی اخلاقی باشد زیرا مارگارت قادر به مهار کامل زندگی‌اش است و هلن عشق به فرزند را می‌پرورد.

عشق و زندگی اخلاقی

رمان هاواردزاند شامل موضوعات انسانی متعددی است. عشق یکی از تم‌های اساسی این رمان است که به حق به دلیل روابط شخصی مارگارت و هلن غیرمعمول نامیده شده است. داستان با رویارویی خانواده‌ی شلگل با خانواده‌ی ویلکاکس آغاز می‌شود که خود نتیجه‌ی علاقه‌ی هلن به پول ویلکاکس^۱ است که رفتار و منشش با هلن و درکل خانواده شلگل متفاوت است هلن. پس از به هم خوردن روابطش با پول نسبت به خانواده‌ی ویلکاکس بی‌اعتماد می‌شود زیرا به بیهودگی دنیای آنها و ضعف شخصیتشان پی می‌برد. از طرف دیگر، مارگارت بیشتر مجذوب این خانواده می‌شود و دوستی خود را درلندن با خانم ویلکاکس ادامه می‌دهد. دلیل عمده برای ارتباط با چنین خانواده‌ی خانم ویلکاکس است اگرچه این رابطه پس از مرگ او نیز ادامه می‌یابد. مارگارت باید به روابطش با این خانواده پایان دهد زیرا هیچ چیز مشترکی بین آن‌ها وجود ندارد، علاوه بر آن خانم ویلکاکس خود با همسر و فرزندانش بسیار متفاوت است و متعلق به دنیای تجارت و اقتصاد نیست که خود توجیهی برای علاقه‌ی مارگارت به اوست. تفاوت خانم ویلکاکس با اعضای دیگر خانواده‌اش آنجا بیشتر

دارد عشق رمانتیک در مباحث مربوط به اخلاق مطرح نمی شود ولی او معتقد است که اثر و عملکرد آن را نباید نادیده گرفت. عشق کوتاه مدت هلن به لئونارد به تعالی شخصیتی او یاری می رساند زیرا او را از نفرتش به خانواده ی ویلکاکس می رهااند. پشیمانی هلن در مورد برخی از اعمالش و تفاوت آشکار در رفتار وی نشانگر مسئولیت پذیری و احتیاط بیشتر اوست.

۱. شناخت عشق

نازبام با این عقیده که یک احساس به تنهایی می تواند نشانه ی عشق و دانش عشق باشد مخالف است، علاوه بر آن او به دنبال برخی نشانه هاست که می تواند نشان گر این دانش باشد. رسیدن به شناخت عشق باید درطول زمان اتفاق بیفتد آن هنگام که بتوان نشانه های بسیاری در مورد انسانی دیگر، خودانسان و نظام ارتباطی آن ها انتقال داد. این شناخت همچنان باید بر احساسات نیرومندی که "ارزش نشانه ای" دارند استوار باشد و در نهایت این دانش از دنیای درونی خارج شده و ماورای نشانه می رود. "دانش عشق عملکرد یا وضعیت یک انسان تنها نیست اما یک راه پیچیده ی بودن و برخوردکردن با یک انسان دیگر است، دانستن عشق خود، اعتماد به آن و بیان آن است. بالاتر از این ها اعتماد به انسانی دیگر است" (نازبام ۲۷۴).

چگونه می توان دانست که مارگارت به چنین شناختی از عشق رسیده است و عشق او خود فریبی نیست؟ بدیهی است که مارگارت انسانی منزوی و غیرفعال نیست که درانزوا به عشق بیانیدشد، بلکه انسانی فعال است که در زندگی و اتفاقاتش شرکت می کند. او به ضعف های هنری آگاه است و سعی در به تعادل رساندن شخصیت هنری به وسیله ی یک ارتباط دوسویه دارد. او به احساسات مشترک نیازمند است تا بتواند

